

بازنگری در تصریف زمان گذشته در زبان فارسی برپایه نظریه صرف توزیعی

مزدک انوشه*

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

صرف توزیعی انگاره‌ای دستوری است که در سپیده‌دم دهه نود میلادی به‌کوشش هله و مرتنز (۱۹۹۳)، (۱۹۹۴) در بستر نظریه اصول و پارامترها بالیدن گرفته است. این نظریه که مجموعه فرض‌هایی درباب تعامل بخش‌های مختلف دستور و از جمله صرف و نحو و واج‌شناسی فراهم می‌آورد، تصریح می‌کند که ساختار واژه‌ها نیز مانند گروه و جمله در نحو تولید می‌شود. برپایه این رهیافت پادواژه‌گرا، در مقاله حاضر می‌کوشیم تا ویژگی‌های هسته‌های نقش‌نمایی مانند زمان و مطابقه را که جایگاه اتصال عناصر فعلی زبان فارسی هستند، بررسی کنیم و نشان دهیم که چگونه این عناصر وندهای زمان و شخص‌وشمار را جذب می‌کنند. برای این منظور، پس از معرفی اجمالی پیشینه پژوهش درباب وندهای گذشته زبان فارسی و نکواژگونی ریشه‌های فعلی، به بررسی مبانی صرف توزیعی و به‌ویژه تمایزهای آن با کمینه‌گرایی واژه‌گرا می‌پردازیم. در ادامه، بر مبنای فرضیه حرکت فعل در محمول‌های بسیط و مرکب زبان فارسی، پیشنهاد می‌دهیم که فعل‌های واژگانی و دستوری درون گروه فعلی کوچک از طریق فرایند پس‌انحوی ادغام صرفی به هسته زمان حرکت می‌کنند تا از این رهگذر، وندهای زمان و مطابقه را جذب کنند. سرانجام، استدلال می‌کنیم که برخلاف توصیف‌های سنتی، تنها وند گذشته در فارسی تناوب واجی و خودکار «د/ت» است. طبق این تحلیل، عنصری به نام ستاک حال یا گذشته در زبان فارسی وجود ندارد، بلکه ریشه‌ای مانند «آبین» دارای دو واژگونه «بین» و «دب» است که جایگاه تظاهر هر یک کاملاً تابع محیط واجی (و نه ساختواژی) است؛ بدین‌صورت که واژگونه دوم در مجاورت هر وندی که با واج /d/ آغاز شود، می‌آید (مانند: می‌دیدیم، دیدن، دیدار) و واژگونه نخست در هر جایگاه دیگری درج می‌شود (مانند: می‌بینیم، بینا، بینش).

واژگان کلیدی: ریشه، وند گذشته، ادغام صرفی، همجواری، شکافت



۱. مقدمه

در دو دهه اخیر رویکردهای مختلفی در تبیین ساختار واژه سربرآورده‌اند که گاه تفاوت‌های بنیادی با یکدیگر دارند. از آن میان، صرف توزیعی، در تقابل با رویکردهای واژه‌گرا، بر آن است تا تحلیلی یکسان از ساخت سازه‌های مرکب (واژه، گروه و جمله) به‌دست دهد. هله و مرتنز (۱۹۹۳: ۱۱۲) تصریح می‌کنند که صرف توزیعی از این منظر با صرف سنتی قرابت دارد که برای واژه‌ها در همه سطوح بازنمایی ساخت سلسله‌مراتبی قائل است؛ اما در این رویکرد، نحو به‌جای آن‌که با واژه‌های شکل‌یافته سروکار داشته باشد، با استفاده از مشخصه‌های صوری، سازه‌ها را تولید می‌کند. بنابراین، صرف توزیعی برخلاف آنچه ممکن است در ابتدا گمان رود، نظریه‌ای مختص صرف نیست و این نام از آنجا برمی‌آید که وظیفه ساختواژه بین بخش‌های مختلف انگاره دستوری و به‌ویژه دو حوزه نحوی و پس‌انحوی^۱ توزیع شده است. در کمینه‌گرایی واژه‌گرا^۲ (Chomsky 1995)، واژه‌ها - چه بسیط و چه چندتکواژی - به‌گونه‌ای شکل‌یافته وارد اشتقاق نحوی می‌شوند و در ساخت سازه‌های بزرگ‌تر مشارکت می‌کنند. از این رو، در این رویکرد دستور دارای دو حوزه زایای واژگان و نحو است که اولی واژه‌ها را می‌سازد و دومی سازه‌ها را تولید می‌کند. در مقابل، نظریه پادواژه‌گرای^۳ صرف توزیعی که یکی از واپسین صورت‌های تحول‌یافته دستور زایشی است و در بستر همین نحله نظری بالیدن گرفته، نگاه واژه‌گرای نیای خود را نپذیرفته و کوشیده است تا مفاهیم و پدیده‌های ساختواژی را تنها با بهره جستن از همان اصول و محدودیت‌هایی که نحو بر آنها تکیه می‌کند، توضیح دهد (Siddiqi, 2014). در این روند، این نظریه با توسل به سه ویژگی بنیادین درج مؤخر^۴، تجزیه صرفی نحوی^۵ و زیرتخصیصی^۶ مشخصه‌های صوری که در بخش سوم معرفی شده‌اند، مسیر خود را از کمینه‌گرایی واژه‌گرا متمایز می‌کند. برپایه این چارچوب نظری، مقاله حاضر می‌کوشد تا تحلیلی تازه از وندهای تصریفی گذشته و مشخصه‌های شخص‌وشمار^۷ و نیز تکواژگونی^۸ ریشه‌های فعلی^۹ زبان فارسی به‌دست دهد. در این بررسی، دو پرسش اساسی پیش روی پژوهش قرار دارد:

(۱). پرسش‌های پژوهش:

الف. فعل‌های زبان فارسی چگونه وند زمان گذشته و مشخصه‌های شخص‌وشمار را

جذب می‌کنند؟

ب. آیا به پیروی از دستور سنتی، چهار وند گذشته و دو ستاک حال و گذشته در فارسی

وجود داد؟

در رویکردهای کمینه‌گرا و نظریه صرف توزیعی، بازنمون^{۱۱} نقطه فصلی در انگاره

دستوری است. در این نقطه قلمرو نحو به پایان می‌رسد و اشتقاق در دو مسیر صورت آوایی^{۱۱}

و صورت منطقی^{۱۲} جریان می‌یابد (Stroik, 2009). در فاصله بازنمون تا سطح آوایی،

انگاره صرف توزیعی سازوکارهایی را به کار می‌گیرد تا سازه‌های نحوی را - آنجا که لازم

است - به ساختارهای صرفی بدل کند. این سازوکارهای پس‌انحوی عبارت‌اند از: ادغام صرفی^{۱۳}

(که از نوع اتصال^{۱۴} است)، همجوشی^{۱۵} و شکافت^{۱۶} (Siddiqi, 2009). مقاله حاضر بر مبنای

آن سه ویژگی پیش‌گفته و این سه فرایند صرفی، با تمرکز بر ساخت گذشته ساده در زبان

فارسی می‌کوشد تا به پرسش‌های پژوهش با فرضیه‌های زیر پاسخ دهد:

(۲). فرضیه‌های پژوهش:

الف. فعل‌ها از طریق ادغام صرفی وند گذشته و شناسه شخص‌وشمار را در هسته زمان

جذب می‌کنند.

ب. تنها وند گذشته فارسی تناوب «د / ت» است و ستاک حال و گذشته در این زبان

وجود ندارد.

طبق فرضیه (الف)، در ساخت گذشته، فعل‌های واژگانی و سبک پس از بازنمون از رهگذر

ادغام صرفی وندهای تصریفی و از جمله وندهای زمان و شناسه را جذب می‌کنند و به سطح

آوایی می‌رسند. در این حرکت فراسو^{۱۷} ای‌بسا پیشوند نفی که در هسته NegP می‌نشیند، نیز

به عنصر فعلی افزوده شود. طبق (۲ - ب)، تناوب خودکار^{۱۸} «د / ت» تنها وند گذشته فارسی

است و برخلاف تعبیر سنتی، ستاک حال و گذشته در این زبان وجود ندارد. خودکار بودن

تناوب یادشده بدین معناست که اهل زبان می‌توانند با توجه به واکداری واپسین واج ریشه، درج

«د» یا «ت» را پیش‌بینی کنند. این تحلیل با دستور تاریخی زبان فارسی که تنها وند گذشته این

زبان را صورت پایه «ت» می‌داند (منشی‌زاده ۱۳۷۷)، قرابت بسیاری دارد.



براین اساس پس از مقدمه حاضر، در بخش دوم پیشینه پژوهش را بررسی می‌کنیم. در بخش سوم به اجمال به اصول نظریه صرف توزیعی می‌پردازیم و مفاهیمی را که در این پژوهش به کار بسته‌ایم، معرفی می‌کنیم. در بخش چهارم که در دو زیربخش تنظیم شده است، نخست در چارچوب نظریه یادشده چگونگی تظاهر پسوند زمان گذشته و شناسه‌های شخص و شمار را بر روی عناصر فعلی تحلیل می‌کنیم و سپس نظام بهینه‌ای را پیشنهاد می‌دهیم که در آن تنها یک وند گذشته در فارسی وجود دارد. سرانجام در بخش پنجم، درباره پیامدها و پرسش‌های این تحلیل تازه بحث می‌کنیم.

۲. پیشینه پژوهش

در دستورنویسی زبان فارسی و تحلیل‌های متأخر زبان‌شناختی توصیف‌های جامعی از صورت‌های صرفی فعل در زمان‌نمودهای مختلف به دست داده‌اند (از جمله: انوری و گیوی ۱۳۷۷، فرشیدور ۱۳۸۶؛ و از میان زبان‌شناسان، نک: باطنی ۱۳۸۲، مشکوه‌الدینی ۱۳۸۶؛ کردزعفرانلو کامبوزیا و همکاران ۱۳۹۴)؛ اما در چارچوب نظریه نوخاسته صرف توزیعی پژوهش‌های چندانی درباره تصریف‌های فعلی و از جمله وندهای گذشته زبان فارسی صورت نگرفته است. در توصیف‌های دستوری غالباً به چهار پسوند فعلی گذشته در فارسی اشاره می‌کنند. برای مثال، مشکوه‌الدینی (۱۳۸۶) و کردزعفرانلو کامبوزیا و همکاران (۱۳۹۴) پسوندهای گذشته را چهار عنصر «د»، «سید»، «ست»، و «اد» می‌دانند که تکواژگونه‌های وند زیرساختی «د» هستند. باین‌همه، می‌توان از یک‌سو به این فهرست وند «ست» در فعل‌هایی همچون «توانست، دانست و زیست» را افزود و از سوی دیگر، دو عنصر «د» و «ست» را به یک وند تقلیل داد که با توجه به محیط آوایی، یعنی واگذار یا بی‌واک بودن واپسین واج ریشه، هر یک اجازه حضور می‌یابند. وانگهی، در جفت‌های مکملی^{۱۹} مثل «بین / دید»، «باش / بود» که قرابت آوایی میان ریشه حال و ستاک گذشته اندک است، می‌توان قائل به وند تهی گذشته شد که با درآمیختن با صورت حال، تصریف گذشته را تولید می‌کند. براین اساس، زبان فارسی دارای چهار وند آشکار گذشته است که در جدول زیر آمده‌اند:

(۳).	وند گذشته	ریشهٔ حال	ستاک گذشته
الف. عید:	خند، پر، ترس، رنج	خندید، پرید، ترسید، رنجید	
ب. د/ت:	خور، مان، کُش، شکاف	خورد، ماند، کُشت، شکافت	
پ. ست:	توان، دان، مان، زی	توانست، دانست، مانست، زیست	
ت. ا:	ایست، فرست، افت، نه	ایستاد، فرستاد، افتاد، نهاد	

بنابراین، صرف نظر از تناوب «د/ت» که تحت تأثیر محیط واجی‌اند، چهار تکواژ آشکار گذشته در زبان فارسی وجود دارد که وقوع هریک از آنها متأثر از بافت صرفی است و محیط واجی یا حتی شرط دگرجای^{۲۰} نقشی در تظاهر آنها ندارد. به‌گفتهٔ دیگر، برخلاف جفت مصدرساز و پیش‌بینی‌شدنی «دَن/خَن» که قاعدهٔ همگونی در واگذاری تعیین می‌کند که کدام یک می‌تواند به پایه متصل شود، ظاهراً در تکواژهای گذشته چنین قاعده‌ای وجود ندارد.

گذشته از تناوب میان وندها، ریشه‌ها نیز ای‌بسا در فرایند تصریف دستخوش تغییرات صوری جزئی یا کلی شوند. چنین تغییراتی گاه موردی است و گاهی بر طبقه‌ای از ریشه‌ها اعمال می‌شود. مثلاً، ریشهٔ «اَكُنْ» با تغییری کلی، به‌صورت گذشتهٔ «كَرد» تظاهر می‌یابد و به‌همین دلیل، این دو را جفت مکمل می‌خوانند. چنین تغییری احتمالاً تنها در همین فعل رخ می‌دهد. در مقابل برخی از الگوهای تکواژگونگی، گروهی از ریشه‌ها را شامل می‌شوند. مثلاً، واج پایانی /t/ در اغلب افعالی که ریشه‌شان به توالی /-ārt/ ختم می‌شود، هنگام پذیرش تکواژ گذشته، به همخوان بی‌واک /š/ بدل می‌شود. این تغییر، امکان درج پسوند گذشتهٔ «ت» را که در مجاورت همخوان‌های بی‌واک تظاهر می‌یابد، زمینه‌چینی^{۲۱} می‌کند (ع - الف). نمونهٔ دیگر، افعالی‌اند که ریشه‌شان به واکهٔ /ā/ ختم می‌شود و هنگام پذیرفتن پسوند گذشتهٔ «د»، واکهٔ پایانی خود را به /u/ تبدیل می‌کنند (ع - ب). سرانجام، نمونهٔ سوم فعل‌هایی‌اند که در روند اتصال وند گذشتهٔ «ت»، واج /z/ در پایان‌شان به /x/ تبدیل می‌شود (ع - پ). بااین‌همه، تمام تغییرات یادشده نمونه‌های نقض دارند و لذا، این تغییرات واژواجی^{۲۲} و وابسته به محیط واژگانی‌اند، و نه واجی. مثلاً، طبق نمونه‌های نقض در (ع - پ)، هر ریشهٔ مختوم به /z/، هنگام جذب وند گذشته به /x/ بدل نمی‌شود (لرز/ لرزید) و هر ستاک گذشته‌ای که آخرین واج آن /x/ باشد، در ریشهٔ حال الزاماً واج پایانی /z/ ندارد (فروش/ فروخت):



نمونه‌های نقض	سناک گذشته	ریشه‌ی حال	وند	(۴)
گزار/گزارد؛ نویس/ نوشت	انگاشت، گذاشت، داشت، نگاشت	انگار، گزار، دار، نگار	الف. ت:	
آرا/ آراست؛ بو/ بویید	افزود، پیمود، سُرود	افزا، آزما، پِیما، سُرَا	ب. د:	
لرز/لرزید؛ فروش/ فروخت	آموخت، باخت، ریخت، ساخت	آموز، باز، ریز، ساز	پ. ت:	

این تناظرهای میان ریشه‌های فعلی در دو محیط حال و گذشته نیز نوعی تکواژگونی است که به شرایط واجی بستگی ندارد. بنابراین، جفت‌های «انگار/ انگاشت»، «افزا/ افزو» و «آموز/ آموخ» تکواژگونه‌هایی‌اند که در توزیع تکمیلی‌اند و هرکدام در محیط مناسب خود تظاهر می‌یابند. طبق سنت صرف زایشی، یکی از دو عضو هریک از جفت‌های یادشده، صورت پایه به‌شمار می‌رود و عضو دیگر از طریق اعمال یک قاعده ترمیمی واجی^{۲۳} به‌دست می‌آید. مثلاً، یک قاعده واجی با اعمال در محیط صرفی گذشته و افزایش میزان افراشتگی واکه، «افزا» را به «افزو» تبدیل می‌کند.

۳. مبانی نظری

در بخش حاضر نخست سه ویژگی بنیادین نظریه صرف توزیعی را که سبب تمایز آن با کمینه‌گرایی واژه‌گرا می‌شوند، معرفی می‌کنیم. در ادامه، از سه فرایند پسانحوی یاد می‌کنیم که عامل تبدیل سازه‌های نحوی (مثل: کاغذِ دیواری/ کاغذهای دیواری) به ساخت‌های صرفی (مثل: کاغذدیواری/ کاغذدیواری‌ها) و تبیین‌گر واژه‌های آمیخته^{۲۴} (مثلاً: تجار، دید) هستند.

۳-۱. ویژگی‌های صرف توزیعی

(الف). **درج مؤخر:** در صرف توزیعی، نحو با واژه‌های از پیش ساخته سروکار ندارد، بلکه با مجموعه‌ای از مشخصه‌های صوری که انتزاعی‌اند، ساخت‌های سازه‌ای را تولید می‌کند. به بیان دیگر، در نظریه صرف توزیعی ریشه‌ها (با نماد: /ریشه) که انتزاعی‌اند و محتوای آوایی

و مقوله دستوری ندارند، به همراه مجموعه‌ای از مشخصه‌های صوری پا به ساحت نحو می‌گذارند و سازه‌ها را می‌سازند (Harley & Stone, 2013). در این رویکرد درون‌داد نحو، برون‌داد واژگان زایا نیست و گره‌های پایانی نحوی از بازنمود واجی عناصر واژگانی تشکیل نشده‌اند (Pfau, 2009: 64). طبق این نظریه (Halle & Marantz, 1994) تظاهر واجی هر تکواژ که بازنمود عینی ریشه و مشخصه‌هاست، پس از شکل‌گیری و اتمام اشتقاق نحوی، در صورت آوایی درج می‌شود. از آنجاکه محتوای واجی هر اشتقاق با تأخیر و پس از بازنمون در گره پایانی متناظر خود درج می‌شود، نظریه‌پردازان از صرف توزیعی به انگاره درج مؤخر یا تحقق مؤخر یاد می‌کنند (Bobaljik, 2011). فهرستی که عناصر آوایی از درون آن انتخاب می‌شوند، واژگانه^{۲۵} (در برابر مجموعه انتزاعی واژگان) خوانده می‌شود و بنابراین، خود این عناصر را واحد واژگانه^{۲۶}، یا به اختصار واژ، می‌نامند^{۲۷}. واژها و واژگونه‌ها عناصر عینی و دارای جوهر آوایی‌اند که در سطح آوایی در گره‌های پایانی درج می‌شوند.

(ب). تجزیه صرفی نحوی: همگونی میان ساخت‌های صرفی و نحوی دومین ویژگی صرف توزیعی است که براساس آن، روند شکل‌گیری سازه‌های مرکب (از واژه گرفته تا جمله) یکسان است. طبق این ویژگی که از آن به مزیت نظریه صرف توزیعی یاد می‌شود، ساختار واژه‌های مرکب به همان ترتیبی در نحو شکل می‌گیرد که اشتقاق گروه و جمله تولید می‌شود (Siddiqi, 2009: 8). بنابراین براساس این رهیافت نظری، صفت مفعولی «خداداده» (مثلاً در ترکیب وصفی: نعمت‌های خداداده) و سازه نحوی «خدا داده» (مثلاً در جمله: همه نعمت‌ها را خدا داده) از رهگذر فرایندهای نحوی یکسانی ساخته می‌شوند. اگر واژه نیز همانند جمله در حوزه نحو شکل می‌گیرد، پس ساخت‌های صرفی نیز همچون اشتقاق‌های نحوی باید تجزیه‌پذیر به اجزای سازنده‌شان باشند. این ویژگی با نام تجزیه صرفی نحوی شناخته می‌شود (Harley & Noyer, 1999; Siddiqi, 2009; Bobaljik, 2011). این‌که یک سازه نحوی به صورت واژه یا گروه بازنمون شود، به ماهیت واحدهای واژگانه آن زبان بستگی دارد. مثلاً زبان گسسته چینی واژه «دستوری‌شدگی» فارسی را به دلیل ماهیت زبانی‌اش با گروهی نحوی متشکل از سه واژه بیان می‌کند. در هر دو زبان، این سازه در نحو شکل می‌گیرد، اما در فارسی سازه نحوی «دستور - ی - شو - ده - (گ) ی» به یک واژه بدل می‌شود (وند صفت مفعولی



«ده» تجزیه‌پذیر به «د» و «ه» نیست؛ نک: انوشه ۱۳۹۴ الف).

(پ). زیرتخصیصی: براساس این ویژگی، نیازی نیست که مشخصه‌های واژه‌ها برای حضور در یک گره نحوی کاملاً تخصیص یافته باشند، بلکه درج آنها تابع اصل زیرمجموعه‌هاست که بر مبنای آن، یک واژه می‌تواند در هر گره‌ی درج شود، اگر مشخصه‌های آن واحد زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های گره هدف باشد (Embick & Noyer, 2001; Haugen, 2008; Bobaljik, 2011). مثلاً طبق این ویژگی، به شناسه‌های فعلی فارسی مشخصه‌ی زمان تخصیص نمی‌یابد، زیرا می‌توانند در هر دو محیط حال و گذشته تظاهر یابند (می‌توانم/ می‌توانستم). اما شناسه‌ی سوم شخص مفرد «د» فقط در زمان حال به‌کار می‌رود (می‌تواند/ می‌توانست) و اگر مشخصه‌ی زمان [-Past] به آن تخصیص نیابد، به‌خطا صورت صرفی «می‌توانستند» تولید می‌شود. در صرف توزیعی برای حل این معضل، به شناسه‌ی «د» مشخصه‌ی [3rd Sg] اختصاص می‌یابد و شناسه‌ی نشان‌دار تهی مشخصه‌ی [3rd Sg, +Past] می‌پذیرد:

(ه) الف. د: [3rd Sg] ب. Ø: [3rd Sg, +Past]

در فعل‌های گذشته، هر دو شناسه‌ی «د» و «Ø» می‌توانند درج شوند، اما چون دومی خاص‌تر است و مشخصه‌های بیشتری به آن تخصیص یافته، در رقابت با «د» برنده می‌شود و فعل «می‌توانست» را تولید می‌کند. در سوی دیگر، شناسه‌ی تهی به دلیل وجود مشخصه‌ی [+Past] با محیط مضارع تعارض دارد. لذا، در تولید صورت فعلی «می‌تواند» فقط شناسه‌ی «د» امکان درج می‌یابد. از این منظر، شناسه‌ی تهی خاص‌تر و شناسه‌ی «د» تابع شرط دگرجای است.

۲-۳. فرایندهای صرفی پس‌نحوی

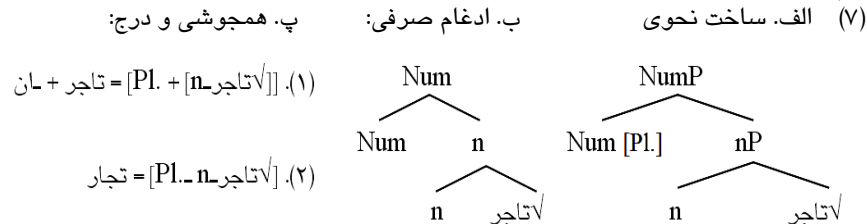
ادغام صرفی که مهم‌ترین پدیده‌ی پس‌نحوی در صرف توزیعی است، سازه‌های نحوی را به واژه‌های غیربسیط تبدیل می‌کند. هرچند این فرایند نام فریننده‌ی «ادغام» را بر خود دارد، اما از نوع اتصال است و عناصری نحوی را پس از بازنمون، در ساختاری ادات‌گونه به یکدیگر می‌افزاید تا ساخت‌های صرفی را جایگزین گروه‌های نحوی کند (Marantz, 1988: 261). ادغام صرفی فقط بر گره‌های مجاور اعمال می‌شود و چون از نوع اتصال است، در انضمام به

چپ یا راست محدودیتی اعمال نمی‌کند. به همین دلیل در ترتیب خطی عناصری که دستخوش این فرایند می‌شوند، آزادی توالی مشاهده می‌شود (Bobaljik, 1994):

(6). ادغام صرفی:

در هر سطحی از تحلیل نحوی (سطح نحوی، سطح واجی) رابطه میان X و Y می‌تواند با وندافزایی هسته واژگانی X به هسته واژگانی Y جایگزین (بیان) شود. نمونه‌ای از کاربرد ادغام صرفی را در مقایسه دو سازه «کاغذ دیواری» و «کاغذدیواری» می‌توان یافت. هر دو زنجیره در نحو و با اشتقاقی یکسان تولید می‌شوند؛ اما اولی به شکل یک گروه اسمی به سطح آوایی می‌رسد و دومی پیش از رسیدن به سطح آوایی، دستخوش ادغام صرفی می‌شود تا به صورت یک واژه مشتق مرکب - و نه گروه نحوی - تظاهر یابد.

چنان‌که می‌دانیم، برخی از عناصر زبانی آمیزه‌ای از یک محتوای واژگانی و یک یا چند محتوای دستوری‌اند. مثلاً فعل «دید» شامل ریشه «لَبین»، وند گذشته و شناسه تھی است و اسم «تجار» از ریشه «لَتاجر» و مشخصه شمار با ارزش [+Plural] تشکیل شده است. نظریه صرف توزیعی برای تبیین چنین واژه‌هایی که در سنت ساختواژه زایشی واژ آمیخته خوانده می‌شوند (Aronoff and Fudeman 2011:263)، فرایند ساخت‌گردان همجوشی را معرفی کرده است. پس از همجوشی دو هسته، تنها یک واحد واژگانی می‌تواند در اشتقاق درج شود و بنابراین، این فرایند از تعداد واژها در ساختار صرفی نحوی می‌کاهد (انوشه ۱۳۹۴ الف). مشخصه‌های این واحد واژگانی زیرمجموعه‌ای از مشخصه‌های صرفی نحوی گره حاصل از همجوشی است که طبیعتاً خود این گره مشخصه‌هایش را از هسته‌های درون‌دانش به ارث برده است. براساس این تحلیل، تفاوت ساخت‌های «تاجران» و «تُجار» تنها در تعداد فرایندهای همجوشی است (در «تاجران» دو و در «تُجار» سه همجوشی رخ می‌دهد):



طبق نمودارهای بالا، دو سازه «تاجران» و «تُجَار» نه تنها ساختار نحوی یکسانی دارند، بلکه در بخش ادغام صرفی نیز مانند هم هستند. در حوزه نحو، ریشه «تاجر» بی‌مقوله دستوری وارد اشتقاق می‌شود و با هسته گروه اسمی کوچک (n)، و سپس برون‌داد این فرایند با هسته گروه شمار (Num) که میزبان مشخصه [Pl] است، ادغام نحوی می‌شود. در این مرحله، نحو پایان می‌یابد و اشتقاق به نقطه بازنمون می‌رسد. در حوزه پس‌نحوی، ریشه «تاجر» و دو هسته نقشی n و Num ادغام صرفی می‌شوند تا یک گره پایانی مرکب شکل بگیرد. اکنون نوبت فرایند همجوشی است. در هر دو ساخت، ریشه «تاجر» با هسته n همجوشی می‌کند تا این ریشه مقوله اسمی بیابد. یادآور می‌شود که در نظریه صرف توزیعی، ریشه‌های واژگانی بدون مقوله دستوری وارد اشتقاق می‌شوند و سپس از طریق ادغام صرفی و همجوشی با یک هسته نقش‌نما، مقوله خود را به دست می‌آورند. مثلاً، ریشه «خور» برای ساخت فعل «خورد» با هسته گروه فعلی کوچک (۷)، و برای ساخت اسم «خوراک» با هسته گروه اسمی کوچک (n) دستخوش ادغام صرفی و سپس همجوشی می‌شود. اگر به بازنمایی‌های (۷) بازگردیم، تفاوت «تاجران» و «تجار» از اینجا ریشه می‌گیرد که در اولی مجموعه [تجار - n] دیگر با هسته Num همجوشی نمی‌کند تا بدین ترتیب، دو جایگاه جداگانه برای درج دو واحد واژگانی (واژ) «تاجر» و «ان» فراهم باشد. اما در دومی گره آمیخته [تجار - n] با هسته نقش‌نمای Num نیز همجوشی می‌کند تا گرهی با مجموعه مشخصه‌های [تجار - n - Pl] شکل بگیرد. در این صورت، فقط یک جایگاه برای درج یک واحد واژگانی وجود دارد که تنها با واژ «تجار» می‌تواند برآورده شود.

در مقابل همجوشی که دو گره پایانی مجاور را به یک گره واحد تقلیل می‌دهد، فرایند شکافت قرار دارد که یک گره را به دو یا چند گره تجزیه می‌کند. در بخش بعدی با جزئیات

بیشتری به این فرایند که هسته T را به دو هسته Agr و T می‌گسلد، می‌پردازیم.

۴. تصریف فعل در صرف توزیعی

در بخش گذشته ضمن معرفی مبانی صرف توزیعی، از سه فرایند پسانحوی نام بردیم که سازه‌های نحوی را در صورت نیاز به ساخت‌های صرفی بدل می‌کنند. در این بخش نخست فرایندهای یادشده را در جذب تصریف‌های زمان و شخص‌وشمار از سوی فعل‌های فارسی به‌کار می‌گیریم و سپس در همین چارچوب تحلیل متفاوتی از پسوند گذشته به‌دست می‌دهیم.

۴-۱. جذب زمان و شخص‌وشمار

در رویکردهای زایشی، تصریف غنی فعل را غالباً زمینه‌ساز حرکت این عنصر به هسته متناظر بالاتر می‌دانند. رابرتس (۲۰۰۱) این پدیده را در برخی از زبان‌های خانواده ژرمنی، مانند هلندی، تأیید کرده و یادآور شده که در نتیجه انضمام فعل اصلی به فعل‌های دستوری بالاتر (کمکی، وجهی یا سبک)، خوشه فعلی در این زبان‌ها شکل می‌گیرد. در فارسی این گره می‌تواند هسته TP (تهی یا دارای فعل آینده‌ساز «خواستن»)، هسته ModP (دارای فعل التزامی «باشیدن»)، یا هسته PerfP (دارای فعل کمکی «بودن» در ساخت‌های کامل) باشد (درزی و انوشه ۱۳۸۹؛ انوشه ۱۳۹۴ ب). به‌دلیل خروج فعل واژگانی یا سبک از درون VP و انضمام این فعل‌ها به فعل‌های کمکی یا وجهی، هنگام حذف VP در ساخت‌های همپایه و پاسخ‌های کوتاه، هیچ‌یک از دو فعل واژگانی (یا سبک) و کمکی نمی‌توانند به‌تنهایی حذف شوند^۸:

(۸). الف. قبل از مراسم عقد، تو این انگشتر را به داماد نداده بودی، من [vp -] داده بودم/ *بودم/ داده.

ب. ما این حقیقت تلخ را به پدرش نگفته بودیم، اما شاید معلمانش [vp -] گفته باشند/ *باشند/ *گفته.

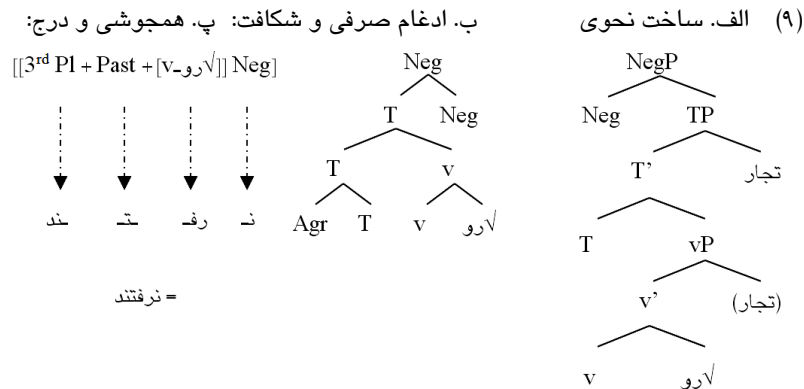
پ. چه کسی این حقیقت تلخ را به پدرش خواهد گفت؟ ما [vp -] خواهیم گفت/ *خواهیم/ *گفت.

داده‌های (۸) تأیید می‌کنند که فعل واژگانی در مرحله‌ای از اشتقاق از درون VP خارج می‌شود و به فعل نقش‌نمای بالاتر ارتقا می‌یابد. همبستگی اعضای این خوشه‌ها (واژگانی/



سبک + کمکی / وجهی) چنان است که هیچ سازه‌ای را نمی‌توان در میان‌شان درج کرد و برای مثال، حتی وند تصریفی نفی نیز مقدم بر خوشه فعلی تظاهر می‌یابد (ف [دیده بودم] / ف [خواهم دید]).

از منظر صرف توزیعی، فرایند ادغام صرفی فعل به سوی گره بالاتر عامل برون‌رفت فعل از درون vP است. براین اساس، به تحلیل ساختار جمله ساده‌ای مانند «تجار نرفتند» می‌پردازیم. در قلمرو نحو، نخست ریشه «آرو» با هسته v ناکنایی ادغام می‌شود و پس از تشکیل سطح میانی، موضوع بیرونی، یعنی «تجار»، در شاخص vP می‌نشیند. برون‌داد این مرحله با هسته TP که میزبان مشخصه زمان [Past] و مطابقه [3rd Pl] است، ادغام می‌شود. گروه نفی نیز به پیروی از طالقانی (۲۰۰۸) بر فراز گروه زمان قرار می‌گیرد:



پس از بازنمون، ادغام صرفی اعمال می‌شود تا ریشه و گره‌های نقش‌نما در قالب یک گره پایانی مرکب به سطح آوایی برسند. ابتدا ریشه با هسته v ادغام صرفی می‌شود و چون این فرایند از نوع اتصال است، برون‌داد آن یک v دیگر خواهد بود. سپس، این مجموعه با هسته T ادغام صرفی می‌شود و یک هسته T دیگر را بازتولید می‌کند. گره اخیر به دو گره Agr و T شکافته می‌شود تا واژه‌های زمان و شناسه جایگاه‌های مستقلی برای درج بیابند. گفتنی است که نخستین بار نویر (۱۹۹۷) فرایند شکافت را در گسستن گره مطابقه (Agr) به چند گره مستقل

به کار بسته است. سرانجام، برون داد مرحله قبل در سمت چپ هسته Neg ادغام می شود (جهت چپ یا راست در ادغام صرفی آزاد است). پس از پایان ادغام صرفی، ریشه انتزاعی «/رو» با هسته V همجوشی می کند تا این ریشه مقوله فعلی بیاید. اکنون چهار جایگاه در یک گره واحد مرکب برای درج چهار واحد واژگانی فراهم آمده است. در هسته زمان، وند گذشته «ت» و در هسته مطابقه، شناسه «ند» درج می شود؛ در هسته نفی نیز وند تصریفی «ن» قرار می گیرد، اما درج واژ متناظر ریشه با نوعی تغییر واجی روبه روست. این تغییر آوایی از /to/ به /raf/ چگونه و بر مبنای چه سازوکاری صورت می پذیرد؟

در نظریه حاضر، واژگونه ها و واژه های رقیب برای درج در گره های پایانی و عینیت بخشیدن به ریشه ها و مشخصه های انتزاعی با دو فرضیه مواجه اند. فرض نخست بر قواعد ترمیمی واجی تکیه دارد و فرض دوم بر وجود مستقل واژگونه ها در واژگاه استوار است: (۱۰). فرضیه های انتخاب و درج واژگونه ها:

الف. قواعد ترمیمی با توجه به بافت، بر زیرساخت اعمال می شوند و واژگونه ها را ایجاد می کنند.

ب. واژگونه ها مستقلاً در واژگاه ذخیره شده اند و با توجه به بافت، برای درج انتخاب می شوند.

نظریه صرف توزیعی متأخر (Siddiqi, 2009; Phau, 2009) با رد نسخه های متقدم این نظریه (Halle & Marantz, 1994)، فرضیه (ب) را به دلایل نظری و تجربی بر فرضیه (الف) ترجیح داده است. طبق فرضیه (ب)، ریشه «/رو» دارای دو واژگونه «رو» و «رف» است که هر یک مستقلاً در واژگاه ذخیره شده اند و در محیط مناسب درج می شوند. در بازنمایی (۹ - پ)، واژگونه «رف» برای درج در مجاورت وند گذشته مناسب است و بدین ترتیب در رقابت با رقیب خود، یعنی «رو»، پیروز می شود. طبق این رویکرد، تولید ساخت هایی مانند «مادر غذا پزید» توسط کودکان، به این دلیل است که هنوز واژ «پُخ» در واژگاه آنها ذخیره نشده است و به ازای ریشه «/پز»، واژ «پَز» را در هر محیطی (حال و گذشته) درج می کنند.

بر مبنای فرضیه (۱۰ - ب)، قواعد ترمیمی که آخرین بازمانده گشتارها بودند، ناگزیر شدند بساط خود را از نظریه صرف توزیعی برچینند. حذف این شبه گشتارها، صرف توزیعی را در مسیر اصلی دستور زایشی و به ویژه نظریه اصول و پارامترها قرار داده است. از این گذشته،



کنار گذاشتن قواعد ترمیمی از روند درج واحدهای واژگامی، سبب کاسته شدن از بار محاسباتی نظام دستوری می‌شود که این خود پیامد خوشایندی برای هر نظریه‌ی زبانی محسوب می‌شود. البته، ممکن است چنین بنماید که در مقابل کاهش بار محاسباتی، شمار واحدهای واژگامی در این انگاره جدید افزایش می‌یابد و در نتیجه، بار حافظه بیشتر می‌شود. این نتیجه بی‌تردید نادرست است، زیرا قواعد ترمیمی واجی اگرچه نام «قاعده» را بر خود حمل می‌کنند، اما از یکسو حوزه نفوذشان محدود به چند یا گاهی یک مصداق مشخص است، و از سوی دیگر ماهیت‌شان از نوع قواعد واجی خودکار و طبیعی زبان نیست. بنابراین، اهل زبان در عمل ناگزیرند اعضای تناوب‌های واژواجی را که برون‌داد اعمال قواعد ترمیمی فرض می‌شدند، به حافظه بسپارند.

۴-۲. بازنگری در صورت تصریفی گذشته

در پیشینه پژوهش گفتیم که فعل‌های باقاعده فارسی معمولاً با جذب یکی از وندهای جدول (۳) به فعل گذشته تبدیل می‌شوند. افزون‌براین، در جدول (۴) مشاهده کردیم که برخی از ریشه‌های فعلی هنگام پذیرفتن وند گذشته دستخوش تغییرات آوایی جزئی یا کلی می‌شوند. اما آیا این نظامی که برای وندهای گذشته و ریشه‌های فعلی فارسی در دو جدول مذکور پیشنهاد شده، بهینه و اقتصادی است؟ در این نظام، اهل زبان از یکسو باید چند نوع وند گذشته را به حافظه بسپارند و بدانند هر ریشه با کدام وند همراه می‌شود. از سوی دیگر، باید از تغییرات آوایی که در برخی از ریشه‌ها رخ می‌دهد، آگاه باشند و ضمناً، صورت‌های تکمیلی را نیز از بر کنند. اگر قرار باشد انگاره‌ای برای تولید ستاک گذشته فعل از ریشه طراحی و تدوین شود، آیا می‌توان الگوی مناسب‌تری فراهم آورد؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این پرسش مثبت باشد. در این تحلیل تازه، طبق شواهد زبانی، پیشنهاد می‌شود که تنها یک نوع وند گذشته در فارسی وجود دارد که عبارت است از تناوب خودکار «د/ت» (درباره تناوب‌های خودکار، نک: Haspelmath and Sims, 2010). اگر بار دیگر در فعل‌های گذشته دقت کنیم، درمی‌یابیم که همه ستاک‌های گذشته و حتی نمونه‌های به‌اصطلاح بی‌قاعده‌ای مثل «بین/دید»، «آ(ی)/آمد» یا «بند/بست» منحصرأً به یکی از دو واج /d/ یا /t/ ختم می‌شوند و از قضا انتخاب این دو واج با توجه به محیط آوایی قابل پیش‌بینی است. بنابراین، اهل زبان اولاً ناگزیر نیستند

وندهای متعدد زمان گذشته را به خاطر بسپارند و بدانند هر ریشه کدام وند را می‌پذیرد و ثانیاً انتخاب میان دو گونه «د/ت» به صورت خودکار و بر مبنای واپسین واج ریشه فعل انجام می‌پذیرد. تنها اطلاعاتی که اهل زبان باید در حافظه خود ذخیره کنند، واژگونه‌های مختلف ریشه است که البته این نکته موضوع تازه‌ای نیست و در دیگر نظریه‌ها نیز همین گونه است. در این تحلیل، جدول (۱۱) در زیر جایگزین دو جدول پیشین می‌شود. مثلاً، طبق (۱۱ - الف)، «لترس» دارای دو واژگونه «ترس» و «ترسیب» است که اولی در محیط صرفی نحوی حال و دومی در بافت گذشته به کار می‌رود. به همین ترتیب، «لآزما» در (۱۱ - ب) واجد دو واژگونه «آزما» و «آزمو» و «لابین» در نمونه (۱۱ - پ) دارای دو واژگونه «بین» و «دیب» است. «لخور» در (۱۱ - ت) نیز یک واژگونه دارد که در هر محیطی (خوراک) و از جمله حال (می‌خورم) و گذشته (می‌خوردم) به کار می‌رود:

ریشه	واژگونه‌ها	واج آخر	وند گذشته ستاک گذشته
الف. لترس	ترس- ترسیب	واکدار	د
ب. لآزما	آزما- آزمو	واکدار	د
پ. لابین	بین- دیب	واکدار	د
ت. لخور	خور	واکدار	د
ث. لانگار	انگار- انگاشد	بی‌واک	ت
ج. لاتوان	توان- توانسد	بی‌واک	ت

گذشته از آن‌که تحلیل حاضر از بار حافظه می‌کاهد و اهل زبان صرفاً واژگونه‌های مختلف هر ریشه را در واژگاه خود ذخیره می‌کنند، بار محاسباتی یا در واقع، تعداد فرایندهای صرفی برخی از صورت‌های فعلی نیز تقلیل می‌یابد؛ بدین ترتیب که در این رویکرد، صورت‌های موسوم به تکمیلی نیازی به همجواری با هسته زمان ندارند و در نتیجه، یک مرحله از اشتقاق پس‌نحوی فعلی مانند «دیدم» کاسته می‌شود. یادآور می‌شود که ساختار زیر را می‌توان به ریشه «لزن» و فعل «زدم» (شامل: واژگونه «ز» + وند «د» + شناسه «م») و دیگر نمونه‌های مشابه نیز نسبت داد:



(۱۲) الف. ادغام صرفی و شکافت: ب. همجوشی و درج:



پس از ادغام صرفی، ریشه «بین» فقط با V همجوشی می‌کند؛ اما در تحلیل‌های رایج که صورت گذشته «دید» را بی‌قاعده و آمیزه‌ای از ریشه «بین» و وند گذشته تهی می‌دانند، باید یک مرحله اضافه همجوشی با T رخ دهد تا مجموعه [بین-T] مهبیای درج واژ آمیخته «دید» شود. جالب آن‌که از منظر تاریخی نیز فعل «دیدن» دارای دو صورت مختلف «بین» و «دید» است که اولی در ساخت مضارع و دومی در ماضی به‌کار می‌رود (ناتل خانلری ۱۳۷۸).

۵. پیامدها و پرسش‌ها

تحلیل حاضر که وندهای گذشته فارسی را به یک وند «د/ت» تقلیل می‌دهد، پیامدهای متعددی دارد و به چند پرسش مهم پاسخ می‌دهد که در ادامه آمده‌اند.

یک: براساس این رویکرد وندهای مصدرساز فارسی به جفت «دن/تن» و وندهای صفت مفعولی فارسی به جفت «ده/ته» محدود می‌شوند که هر دو جفت نیز پیش‌بینی‌پذیرند. در تحلیل‌های سنتی، وندهای مصدرساز فارسی پرشمارند و وقوع آنها پیش‌بینی‌ناپذیر است، از جمله: «دن» (در: خوردن)، «تن» (در: کشتن)، «ستن» (در: توانستن)، «ادن» (در: فرستادن) و «یدن» (در: ترسیدن). در تحلیل مقاله حاضر، واج نخست در «ستن/ادن/یدن» آخرین جزء آوایی واژگونه ریشه است (یعنی: توانس/ فرستا/ ترسیب)، و نه بخشی از عنصر مصدرساز زبان فارسی. قابل توجه این‌که وند صفت مفعولی فقط تناوب «ده/ته» است، و نه «وند گذشته + ه». پس، واژه‌های مثل «خورده» فقط از دو تکواژ (خور + ده) تشکیل شده است.

دو: در تحلیل‌های رایج از وند گذشته زبان فارسی، از میان چهار واژگونه «دید»، «د/ت»، «ست» و «اد»، غالباً وند گذشته «دید» صورت پایه‌ای تلقی می‌شود و مصادر جعلی و فعل‌های ساده‌ای که برپایه اسم‌های فارسی یا قرضی ساخته می‌شوند (مانند: طلبیدن، شوتیدن،

جهنمیدن)، در صورت‌های صرفی خود وند یادشده را می‌پذیرند. در تحلیل حاضر تنها وند ماضی‌ساز زبان فارسی تناوب «د/ت» است و اساساً وندی با صورت آوایی «ید» در این زبان وجود ندارد. به‌جای آن، اهل زبان به‌شکلی قاعده‌مند با افزودن واج پایانی /i/ به ریشه، واژگونه‌ای را می‌سازند که در زمان گذشته یا در ساختار مصدر به‌کار می‌رود. از آنجاکه این واج پایانی از جنس واکه و طبیعتاً واکدار است، دو وند «د» و «دن»، به‌ترتیب، برای صورت گذشته و صورت مصدری جذب می‌شوند:

(۱۳) ریشه	واژگونه‌ها	وند	ستاک گذشته	مصدر
الف. /طلب	طلب- طلبی	د / دن	طلبید	طلبیدن
ب. /شوت	شوت- شوتی	د / دن	شوتید	شوتیدن

سه: نکته مهم دیگر این که واژگونه‌هایی که در جداول پیشین برای ساخت صورت حال از یکسو و ستاک گذشته و مصدر از سوی دیگر به‌کار می‌روند، صرفاً محدود به این بافت‌های صرفی نیستند و در ساختار واژه‌های مرکب و مشتقی مانند صفت فاعلی و مفعولی، اسم مصدر و جز آنها نیز حضور می‌یابند. برای مثال، طبق تحلیل حاضر ریشه‌های «لرو» و «لساز» واجد دو واژگونه مختلف‌اند که هرکدام در ساخت‌های مختلفی آشکار می‌شوند:

(۱۴). ریشه /لرو:

الف. واژگونه «رو»:	برو،	می‌روم،	روش،	روا،	روان،	رونده
ب. واژگونه «رف»:	رفتن،	می‌رفتم،	رفتار،	رفته،	رفتنی،	رفت‌وآمد

(۱۵). ریشه /لساز:

الف. واژگونه «ساز»:	بساز،	می‌سازد،	سازش،	سازگار،	سازمان،	سازه
ب. واژگونه	ساختن،	می‌ساخت،	ساختار،	ساخته،	ساختمان،	ساخت‌وساز

«ساخت»:

طبق نمونه‌های بالا، واژگونه‌های دوم تنها در مجاورت وندی که با همخوان /d/ یا /t/ آغاز می‌شود، اجازه درج می‌یابند و واژگونه نخست به‌پیروی از شرط دگرجایی، در هر محیط دیگری حاضر می‌شود. مثلاً، از میان دو واژگونه ریشه «لرو»، گونه «رو» دارای مشخصه [لرو] و گونه «رف» میزبان مشخصه [لرو، +t] است («+t» یعنی مرز تکواژ بعدی با واج /t/ آغاز می‌شود). هنگامی که جمله‌ای مانند «به دلیل رفتار بد او از اینجا می‌روم» به مرحله درج



واحدهای واژگامی می‌رسد، برای واژه «رفتار» هر دو واژگونه «رو» و «رف» امکان درج دارند؛ اما گونه «رف» که مشخصه‌های بیشتری به آن تخصیص یافته و با گره هدف سازگارتر است، در رقابت پیروز می‌شود. برای فعل «می‌روم» که در آن واج /t/ وجود ندارد، صرفاً گونه «رو» امکان انتخاب و درج دارد و مشخصه [+t] در گونه «رف» با گره هدف که فاقد واج /t/ در مرز تکواژ است، تعارض دارد.

چهار: رویکردی که وندهای گذشته زبان فارسی را از چهار به یک تقلیل می‌دهد، بهتر می‌تواند نوع وند گذشته را در فعل‌های موسوم به سببی توضیح دهد. چنان‌که می‌دانیم، همه فعل‌هایی که با تکواژ «ان» سببی می‌شوند، در صورت صرفی گذشته خود وند «د» می‌گیرند، فارغ از این‌که همتای غیرسببی‌شان به چه ترتیبی به ستاک گذشته تبدیل می‌شود:

(۱۶) ریشه	واژگونه‌ها	سببی حال	سببی گذشته	غیرسببی گذشته
الف. شناس	شناس- شناخ	شناسان	شناساند	شناخت
ب. ترس	ترس- ترسید	ترسان	ترساند	ترسید
پ. پذیر	پذیر- پذیرف	پذیران	پذیراند	پذیرفت

مقایسه داده‌های جدول بالا و به‌ویژه دو ستون آخر تأیید می‌کند که:

(۱۷). تصریف فعل:

الف. تنها وند گذشته فارسی تناوب واجی، خودکار و پیش‌بینی‌پذیر «د/ت» است.

ب. ریشه‌های فعلی دارای یک یا چند واژگونه هستند و نه ستاک حال و گذشته.

پ. واژگونه‌های دوم صرفاً در مجاورت وندی می‌آیند که با یکی از دو همخوان /d/ یا /t/ آغاز شود.

باید توجه کرد که تعمیم (پ) شامل شناسه سوم شخص مفرد «د» هم می‌شود، زیرا این شناسه در واقع با واکه شروع می‌شود (-ad). طبق این تعمیم، از آنجاکه صورت‌های سببی در مجاورت وند سببی «ان» حضور می‌یابند، ناگزیر واژگونه نخست برای درج انتخاب می‌شود و با توجه به واکدار بودن آخرین واج وند سببی، از میان تناوب «د/ت»، وند گذشته «د» برای ساخت صورت تصریفی گذشته جذب می‌شود (وند «یدن» در سببی گذشته مهجور است و در فارسی گفتاری به‌کار نمی‌ورد، مانند تقابل: خواباندن/ خوابانیدن). مثلاً، ریشه «شناس» دارای دو واژگونه «شناس» و «شناخ» است که دومی در کنار وندی می‌نشیند که دارای

همخوان آغازین /t/ است و اولی در هر جای دیگر و از جمله ساخت سببی می‌آید. اگر گونه «شناخ» مختص زمان گذشته بود یا اصطلاحاً ستاک گذشته به‌شمار می‌رفت، به‌جای صورت گذشته «شناساند» باید واژ «شناخاند» تولید می‌شد. بنابراین، عامل انتخاب و درج واژگونه‌های ریشه‌های فعلی کاملاً واجی است و نه ساختواژی. اهل زبان باید دو واژگونه یک ریشه را بشناسند؛ اما وقتی با واژگونه‌ها آشنا شدند، درج هریک تنها به بافت واجی بستگی دارد.

۶. نتیجه‌گیری

در مجموع، مبحث تصریف زمان و شخص‌وشمار را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: (الف). تنها وند گذشته در فارسی تناوب «د/ت» است. این رهیافت با نظر هله و مرتنز که «went» را متشکل از «-wen» و وند گذشته می‌دانند، قرابت بسیاری دارد. اگر چهار وند جدول (۳) را تکواژگونه‌های ماضی‌ساز زبان فارسی بدانیم، از تبیین برخی از داده‌ها بازمی‌مانیم و حتی ناگزیر می‌شویم فهرست وندهای گذشته‌مان را گسترش دهیم. مثلاً، «فت» را هم باید وند گذشته‌ای تلقی کنیم که با اتصال به صورتی مانند «پذیر»، ستاک گذشته «پذیرفت» را می‌سازد؛ (ب). برخی از ریشه‌های فعلی یک واژگونه دارند (مانند: /خور، /کُش، /آور). اما در ریشه‌هایی که دارای دو واژگونه‌اند (مانند: /شناس، /ترس، /پذیر)، صورت دوم در کنار وندی می‌نشیند که دارای همخوان آغازین /d/ یا /t/ است و اولی در هر جای دیگری می‌آید. نگارنده تنها سه استثنا برای این قاعده کلی یافته است که از قضا در صورت با هم شباهت دارند: «افزون»، «آزمون» و واژه نوساخته «بازنمون». دو واژه نخست که از ریشه‌های «/افزا» و «/آزما» برآمده‌اند، به‌ترتیب دارای واژگونه‌های «افزا/افزو» و «آزما/آزمو» هستند. طبق قاعده‌ای که در بالا تعریف شده است، انتظار می‌رفت که واژگونه‌های دوم، یعنی «افزو» و «آزمو»، فقط در مجاورت وندی بیابند که با واج /d/ آغاز می‌شود؛ (پ). در زمان گذشته، هسته زمان به دو هسته T و Agr شکافته می‌شود تا دو تصریف زمان و شخص‌وشمار گره‌های پایانی مستقلی برای تظاهر داشته باشند (مثلاً در: رفتیم)؛ (ت). در فعل‌های مضارع و نیز فعل‌های گذشته سوم شخص مفرد، هسته گروه زمان شکافته نمی‌شود؛ زیرا در گروه اول، وند زمان حضور آشکار ندارد (مثلاً در: می‌رویم) و در دومی، تصریف شخص‌وشمار تظاهر



نمی‌یابد (مثلاً در: رفت)، مگر در ساخت‌هایی مثل «سینا رفتش» که «ش» به‌جای شناسهٔ فاعلی آمده است؛ (ث). ریشه‌های فعلی با هستهٔ فعلی کوچک همجوشی می‌کنند تا ارزش فعلی به‌دست آورند، اما میان ریشه و هستهٔ زمان - حتی در صورت‌های موسوم به مکمل - همجوشی رخ نمی‌دهد. در این رویکرد، ریشه‌ای مثل «آ» عنصری به نام ستاک حال یا گذشته ندارد؛ بلکه این ریشه دو واژگونهٔ «آ(ی)» و «آم» دارد که دومی در کنار وندهای دارای واج /d/ آغازین درج می‌شود (مثلاً در: می‌آمد، آمدوشد) و اولی در هر جایگاه دیگری می‌آید (مثلاً در: می‌آید، آینده).

۷. پی‌نوشت‌ها

1. post-syntactic
2. Lexicalist Minimalism
3. Anti-Lexicalist
4. late insertion
5. morphosyntactic decomposition
6. underspecification
7. Phi-features (ϕ)
8. allomorphy
9. verbal root
10. Spell-out
11. Phonetic Form (PF)
12. Logical Form (LF)
13. morphological merger
14. adjunction
15. fusion
16. fission
17. upward movement
18. automatic alternation
19. suppletive pairs
20. Elsewhere condition
21. feeding
22. morpho-phonological
23. Readjustment Rule
24. portmanteau / fusional morph
25. Vocabulary
26. Vocabulary Item (VI)

۲۷. ماهیت «واژگاہ» که در برابر اصطلاح «vocabulary» انتخاب شده، با مفهوم آشنای «واژگان» (lexicon) در سنت دستور زایشی متفاوت است و به همین دلیل، از به کار بردن نهند «واژگان» برای اصطلاح یادشده خودداری شده است. واژگاہ فهرستی از «واژ»های زبان، یعنی عناصر واژگانی عینی و دارای جوهر آوایی است. در این پژوهش، اصطلاح فارسی «واژ» را تنها به معنای «واحد واژگاہی» به کار برده ایم و مفهوم سنتی آن، یعنی «morph» را مد نظر نداشته ایم.

۲۸. در پژوهش حاضر به پیروی از فولی و همکاران (۲۰۰۵) و انوشه (۱۳۹۴ ب) زبان فارسی را فاقد مجهول فعلی می دانیم. در چنین تحلیلی، فعل «شدن» در ساختاری مانند «کشته شدن» فعل کمکی محسوب نمی شود؛ بلکه این عنصر فعل سبکی است که به همراه صفت مفعولی، یک محمول مرکب نامفعولی می سازد.

۸. منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۷). *دستور زبان فارسی ۲*، ویرایش دوم. تهران: مؤسسه انتشارات فاطمی.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۴ الف). «فراکنهای نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب: برپایه نظریه صرف توزیعی». *جستارهای زبانی*. د، ش ۵ (۲۶): ۷۲-۴۹.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۴ ب). «مسئله مجهول در زبان فارسی: رویکردی کمیته‌گرا». *پژوهش‌های زبانی*. س ۶، ش ۱: ۲۰-۱.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۲). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی* [چاپ چهاردهم]. تهران: امیرکبیر.
- درزی، علی و مزدک انوشه (۱۳۸۹). «حرکت فعل اصلی در زبان فارسی، رویکردی کمیته‌گرا». *زبان‌پژوهشی*، ۲(۳): ۲۱-۵۵.
- فرشیدور، خسرو (۱۳۸۶). *دستور مفصل امروز*. تهران: انتشارات سخن.
- کردزعفرانلو کامبوزیا، عالیه، فرزانه تاج‌آبادی، مصطفی عاصی، فردوس آقاگل‌زاده (۱۳۹۴). «بررسی واژ - واجی ستاک گذشته در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. د، ش ۴ (۲۵): ۲۰۱-۲۲۸.
- مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی*. تهران: انتشارات سمت.



- منشی‌زاده، مجتبی (۱۳۷۷). «تکواژ ماضی‌ساز و گونه‌های آن». *پژوهش‌نامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*. ش ۲۳.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۸). *دستور تاریخی زبان فارسی* [چاپ چهارم]. تهران: توس.

References:

- Aronoff, M. & K. Fudeman (2011). *What is Morphology?* Oxford: Blackwell Publishing.
- Bobaljik, J. 1994. What does adjacency do? In: *The Morphology-Syntax Connection* [MIT Working Papers in Linguistics 22], H. Harley & C. Phillips (Eds), 1–32. Cambridge MA: Department of Linguistics, MIT.
- Bobaljik, J.D. (2011). *Universals in Comparative Morphology: Suppletion, Superlatives, and the Structure of Words*. Under contract: MIT Press.
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist program*. MIT Press, Cambridge.
- Embick, D. & R. Noyer (2001). Movement Operations after Syntax. *Linguistic Inquiry*, 32 (4): 555–595.
- Folli, R. and H. Harley, S. Karimi. (2005). Determinants of event type in Persian complex predicates. *Lingua*, 115: 1365–1401.
- Halle, M. (1997). Distributed Morphology: Impoverishment and fission. In: B. Bruening, Y. Kang & M. McGinnis (Eds). *PF: Papers at the Interface* (MIT Working Papers in Linguistics 30), 425–449. Cambridge, MA: MITWPL.
- Halle, M. & A. Marantz. (1993). Distributed Morphology and the pieces of inflection. In: K. Hale & S.J. Keyser (Eds). *The View from Building 20. Essays in Linguistics in Honour of Sylvain Bromberger*, 111–176. Cambridge, MA: MIT Press.
- Halle, M. & A. Marantz. (1994). Some key features of Distributed Morphology. In: A. Carnie & H. Harley (Eds). *Papers on Phonology and Morphology* (MIT Working Papers in Linguistics 21), 275–288. Cambridge, MA: MITWPL.
- Harley, H. & R. Noyer (1999). State-of-the-article: Distributed morphology. *Glott International*. 4(4): 3–9.
- Harley, H. & M.S. Stone (2013). The “No Agent Idioms” Hypothesis. In: R. Folli, Ch. Sevdali, & R. Truswell (Eds). *Syntax and its Limits*, 251–275. Oxford: Oxford University Press.

- Haspelmath, M. and A.D. Sims (2010). *Understanding Morphology*. London: Hodder Education, an Hachette UK Company,
- Haugen, J.D. (2008). *Morphology at the Interface*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Marantz, A. (1988). Clitics, morphological merger, and the mapping to phonological structure. In: M. Hammond & M. Noonan (Eds.). *Theoretical morphology*, 253–270. NY: Academic Press.
- Noyer, R. (1997). *Features, Positions and Affixes in Autonomous Morphological Structure*. New York NY: Garland.
- Pfau, R. (2009). *Grammar as Processor*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Roberts, I. (2001). Head movement. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds.). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, 113-147. Oxford: Blackwell Publishing.
- Siddiqi, D. (2009). *Syntax within the Word*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Siddiqi, D. (2014). The Morphology-Syntax Interface. In: Carnie, A., Y. Sato, and D. Siddiqi (Eds.). *The Routledge Handbook of Syntax* (345-364). NY: Routledge.
- Stroik, Th. S. (2009). *Locality in Minimalist Syntax*. MA: MIT Press.



A Revision of Persian Past Tense Inflection A Distributed Morphology Approach

Mazdak Anoushe
Associate Professor of Linguistics Department
The University of Tehran
mazdakanushe@ut.ac.ir

Abstract

Distributed Morphology (DM) introduced in Halle and Marantz (1993, 1994) in the early 1990s is a grammatical model that has emerged within the framework of Principles and Parameters. DM which represents a set of hypotheses about the interaction among components of grammar, including Morphology, syntax and phonology claims that the complex structure of a word is created in the same way as is the complex structure of a phrase or sentence. Based on this Anti-Lexicalist approach, I try to investigate the properties of the functional heads such as T and Agr to which verbal elements adjoin and show how past tense suffixes and phi-features are absorbed by the verbs. To account for this, first I briefly review the literature on the Modern Persian tense affixes and root allomorphy, before providing a survey of DM, specifically focusing on how it is different from Lexicalist Minimalism. In line with what holds for verb movement in simplex and complex predicates, I will discuss in detail that lexical and grammatical verbs within the little vP move to T via a post-syntactic operation, i.e. morphological merger, to pick up

inflectional morphology. Contrary to the claim in the literature, I finally suggest that the automatic phonological alternation “-d/ -t” is the only past tense affix in Persian. According to this analysis, there are no present or past stems in Persian, but a root like “√BIN” (*see*) has two allomorphs “bin” and “di” while condition under which they occur is predictable and can be described in purely phonological (not morphological) terms: the latter must always be inserted immediately before a morpheme with an initial /d/, and the former obeys elsewhere condition.

Key Words:

root, past tense affix, morphological merger, fusion, fission